

سہم زندگی

دکتر حسین فریدو



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نسیم زندگی

دکتر حسین فریدونی

ویرایش:

عبدالحسین طالعی



انتشارات نسا

فریدونی، حسین، ۱۳۲۱ -

نسیم زندگی / دکتر حسین فریدونی، ویرایش: عبدالحسین طالعی، تهران: موسسه نیا، ۱۳۸۳.

۶۰ ص - ISBN : 964 - 8323 - 23 - 2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فيها.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. محمد بن حسن (هج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. مهدویت - انتظار.

الف. عنوان. ب. طالعی، عبدالحسین.

۲۹۷ / ۹۵۹

۵۳ ن ۴ ف / ۵۱ BP

نسیم زندگی

مؤلف: دکتر حسین فریدونی / ویرایش: عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / لیتوگرافی: نیا اسکرین / چاپ و صحافی: رامین

چاپ اول: ۱۳۸۳ / شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۵۰۰ ریال / کد کتاب: ۱۸۲/۱۰۲

ناشر: انتشارات نیا / تهران، فاطمی غربی، سیندخت شمالی، پلاک ۳۱

فاکس: ۲ - ۶۹۴۴۰۰۱

تلفن: ۲ - ۶۹۴۴۰۰۱

ISBN : 964 - 8323 - 23 - 2

شابک: ۲ - ۲۳ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴

خدای حکیم، خطاب به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ

فرمود:

و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

• و تو را نفرستادیم، مگر اینکه برای اهل جهان ها مایه

رحمت باشی (قرآن کریم)

خدای سبحان در وصف حضرت خاتم الاوصیاء عجل

الله تعالی فرجه فرمود:

و اکمل ذلک باینه رحمة للعالمین

و این (رشته نور و هدایت) را به فرزند او (فرزند امام

حسن عسکری علیه السلام) کامل می کنم که برای

اهل جهان ها، مایه رحمت است.

(حدیث قدسی لوح آسمانی)

چشم انداز

انسان از بدو آفرینش، همزاد رنج و شکنج بوده است. از این رو همواره به افق دور دست چشم دوخته تا خورشید عدل و انصاف و انسانیت، از کدامین نقطه طلوع می‌کند و به ظلمت جور و ستم پایان می‌دهد.

اندیشمندان و دردمندان در تمام آفاق، در طول سده‌ها و هزاره‌های پیشین، پیوسته از نامردمی‌ها رنج برده و احساس خود را در قالب بیان و نگارش باز گفته‌اند، همچنان که امید به دنیایی پاک و دور از آلودگی را ابراز داشته‌اند.



دنیایی آرمانی که اندیشمندان در پی آن بوده‌اند و در قاب تصویری گنگ به آن نگریسته‌اند، در چشم انداز حقایق اسلامی، بسیار روشن و واضح با جزئیات تمام، ترسیم شده است. این نکته، یکی از مهمترین تفاوت‌های دیدگاه اسلام با دیگر مکاتب در زمینه دنیای آرمانی و مدینه فاضله است، که جا دارد با نگاهی ژرف‌تر بدان توجه شود.

مهم‌ترین وسیله برای تحقق جامعه آرمانی و عدالت خیز، آمادگی فکری و ذهنی مردم است، یعنی تربیت شدن مردم به گونه‌ای که خود، عدل را برپا دارند، بدون اینکه الزام و اجباری در میان باشد.

نکته مهم در این میان، اختیار انسان است. یعنی اگر انسان به اراده و اختیار خود عدالت را نخواهد، نباید او را به خیر و احسان واداشت، چنانکه خدای آفریننده جان و جهان، «اکراه» را در دین راه نداده است. نقش تربیتی و آماده سازی و زمینه سازی انتظار، در اینجا به خوبی خود را نشان می‌دهد. و همین نکته، یکی از مهمترین وظایف منتظران را می‌نمایاند.



این جامعه آرمانی، آغازگر حیاتى مجدد در تاریخ انسان است. انسان که قرن‌ها زیر یوغ ستم و نامردمی زیسته، در این دوره، طعم شیرین عدالت و انسانیت را می‌چشد. این، بخشی از پاداشی است که خدای حکیم به حق جویان و نیک سیرتان در همین دنیا می‌دهد: تحقق کامل عدالت در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی، در درون و بیرون وجود، در گوشه گوشه جان و جهان، در جای جای انفس و آفاق ... بدان سان که دیده بشر ندیده و حتی از درک آن ناتوان باشد، به ویژه از آن جهت که این همه، به اختیار انسان‌ها عملی می‌شود.



از سوی دیگر، سوء اختیار برخی از افراد بشر، حقیقتی مسلم است، که در طول تاریخ دیده‌ایم. آنها که « شرارِ بولهبی » را بر « چراغِ مصطفوی » ترجیح دادند، و « ظلمِ ابوسفیان » را به جای « عدلِ نبوی » برگزیدند، نعمت و کمال اختیار را کفران کرده بودند. این کفران، می‌تواند همین گونه ادامه یابد، چرا که انسان مختار است، و دیدن آیات و بیّنات الهی - حتی در شدت بروز و روشنی مانند زمان ظهور - هرگز باب اختیار را نمی‌بندد.

اما ارادهٔ الهی آن است که در برابر آن همه رنج و صبر و محرومیت که نیکان و پاکان - یعنی پیامبران و امامان و پیروانشان - در طول تاریخ کشیدند، به عنوان بخشی از پاداش آنها در دنیا، عدل و ایمان و انصاف و انسانیت را در سراسر عالم بگسترانند.

در آن روز، امام موعود عجل الله تعالی فرجه، خوانِ هدایت را می‌گستراند، آیات و بیّنات را به شیواترین شکلی بیان می‌دارد، گره‌های اعتقادی را می‌گشاید، و به مشکلات پاسخ می‌گوید.

پس از این همه تبیین حقیقت، ظلمت پرستان همچنان ظلمت را بر نور ترجیح می‌دهند، و آن همه حقیقت را بر نمی‌تابند. با اینان - که موانع گسترش عدل و رواج ایمان اند -

چه باید کرد؟

اینجاست که پس از قرن‌ها صبر و انتظار اولیای خدا، شمشیر عدل الهی از نیام بیرون می‌آید. امام عصر عجل الله تعالی فرجه پس از زمانی طولانی اتمام حجّت، بر آن نامردمان شمشیر می‌گشاید تا نشان دهد که چگونه «رحمة للعالمین» است. برای پروراندن گل‌های سرزنده و شاداب در باغستان ایمان، باید علف هرزها را چید، و این عین رحمت آن باغبان به گل‌ها است، که می‌خواهد دنیا را گلستان کند، با گل‌های بدون خار، و بوستانی پدید آورد بدون علف‌های هرز...

کسانی که این نکته مهم را نیافته‌اند، چهره‌ای خشن و خون ریز از آن امام رحمت تصویر کرده‌اند. خطا اینجاست، که پنداشته‌اند شمشیر حضرتش بر روی تمام مردم کشیده است. اینان، دست رحمت حضرتش را بر سر خرده‌های مردمان نمی‌بینند، که عقل‌ها را به کمال می‌رساند، تا آنجا که راه صواب را از خطا باز شناسند و کژراهه را رها کنند، البته اگر خود بخواهند...

خطا اینجاست که می‌پندارند باغبان سرچنگ با گل‌ها را دارد، یا گل و خار را یکسان می‌بیند، یا میزان عدل را از کف می‌نهد، در حالی که هیچ یک از این پندارها، با امام مهدی صلوات الله علیه - مظهر عدل و رحمت و حکمت الهی -

سازگار نیست.

این دفتر، سرِ آن دارد تا سیمای راستین امام عصر ارواحنا فداء را - به ویژه در دوره پس از ظهور - ترسیم کند.

از این رو، با مرور آیات و روایات و با تکیه بر حقایق تاریخ اسلام، « خاندان رحمت » را می‌شناساند، که امام عصر ارواحنا فداء، به عنوان آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ نور، وارث کمالات این خاندان است.

همچنین با نظری به برنامهٔ الهی آن امام موعود و بررسی برخی از مراحل دعوت حضرتش، روشن می‌شود که چگونه آن امام همام، « رحمة للعالمین » است.

در هر کدام از سر فصل‌های این دفتر، سخن بیش از این می‌توان گفت، که به اقتضای اختصار، تنها چند نمونهٔ بارز بیان می‌گردد.

تفصیل کلام در هر بخش، موکول به پژوهش‌های بیشتر است. امید اینکه این مختصر، مورد عنایت حضرت بقیةالله عجل الله تعالی فرجه قرار گیرد، و نویسنده و ویراستار و ناشر و خوانندگان مشمول دعای خیر حضرتش گردند.

خاندان رحمت

امام عصر ارواحنافداه، وارث کمالات و نیکی های خاندانی است که هر کدام از آنان در زمان خود، برترین فرد در کرامت و بزرگواری و فضائل اخلاقی بودند. در این گفتار، به مناسبت موضوع کتاب، جلوه هایی از رحمت خاندان عصمت علیهم السلام باز می گوئیم. پس از خواندن این قطعات - که از احادیث معتبر برگرفته شده - جای دارد تا به امامی توجه کنیم که وارث این معادن رحمت است، و لقب «الرحمة الواسعة» (= رحمت فراگیر) از ویژگی های اوست. (۱)

اینک نمونه هایی اندک، از انبوه روایات مربوط به مهر گستری های چهارده نور پاک علیهم السلام را مرور می کنیم.

۱- رسول خدا ﷺ

زمانی که پیامبر رحمت ﷺ سپاهیان خود را برای دفاع

می فرستاد، در ضمن توصیه‌های خود به آنها می فرمود:

- به نام خدا و با کمک گرفتن از خدا و در راه خدا و به شیوهٔ رسول خدا حرکت کنید.

- مکر و حيله مکنید، پیمان خود را نشکنید، کسی را مثله نکنید (اعضای بدن مردگان دشمن را قطع نکنید).

- پیر مردان، کودکان، نوزادها و زنان را مکشید.

- درختی را قطع مکنید، مگر آنکه به این کار مجبور شوید.

- هر یک از مسلمانان - بلند رتبه یا دون پایه - به یکی از

مشرکان، از سر لطف و مرحمت نظر افکند، آن مشرک در پناه

همان مسلمان است، تا زمانی که کلام خدا را بشنود. پس از

آن، اگر از دین شما پیروی کرد، برادر دینی شماست. و اگر

نخواست، او را به محل امنش برسانید. و در این کارها، از خدا

کمک بگیرید.

- زهر در شهرهای آنها نریزید.

- با هیچ کس نجنگید مگر آنکه قبل از آن، (با بحث و

گفتگو) به راه حق دعوتش کرده باشید. به خدا سوگند [ای

علی] اگر خداوند، فقط یک نفر را به دست تو هدایت کند،

برایت بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن می تابد و غروب

می کند.

- درخت نخل را مسوزانید و در آب غرق نکنید.

- درخت میوه دار را قطع نکنید و زراعت‌ها را مسوزانید.

- پاهای چارپایانی را که گوشت آنها خورده می شود،
مشکنید، نگر آنچه را که به خوردن آن ناگزیر هستید.^(۱)

همچنین در زمینه اخلاق اجتماعی حضرتش، نکاتی در
منابع معتبر نقل شده که از سویی رحمت بودن آن رسول
گرامی را نشان می دهد، و از سوی دیگر، درس زندگی به ما
می دهد. از جمله:

- به خادم خود در کارها کمک می کرد.

- هر غذایی که مهیا می کردند، می خورد، بدون اینکه آن را
رد کند.

- بر هر چارپایی که آماده بود، سوار می شد، بدون آنکه به
نشانه تفاخر - تقاضای خاصی داشته باشد.

- بزرگ هر قوم را اکرام می فرمود، گرچه بر دین و مذهب
دیگر باشد.

- در غذا و لباس، نسبت به خدمتگزاران خود، افزونی
نمی طلبید.

- هرگز کسی را دشنام نگفت.

- همواره - در ملاقات با همه افراد، از بزرگ و کوچک -
ابتدا به سلام می کرد. و می فرمود: من پادشاه نیستم.

۱- برگرفته از: کافی، ج ۵ (فروع)، باب وصیة رسول الله ﷺ و

امیرالمؤمنین علیه السلام فی السرایا، ص ۲۷ - ۳۱.

- می فرمود: خداوند، مرا به سخاوت و احسان امر فرموده و از بخل و جفا باز داشته است.

- ژولیده مو بودن را دوست نمی داشت.

- و می فرمود: هر که برای خدا تواضع کند، خداوند رتبه او

را بلند می گرداند. و هر که تکبر کند، خداوند او را پست می گرداند. (۱)

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با شخصی از اهل ذمه (یهودیان

یا مسیحیان) هم سفر شد. او پرسید: ای بنده خدا! به کجا

می روی؟ فرمود: به سمت کوفه می روم. وقتی به دو راهی

رسیدند، حضرتش راه کوفه را رها کرد و در مسیر همسفر

پیش رفت. همسفر پرسید: مگر نگفتی که من قصد کوفه دارم؟

این راه، راه کوفه نیست.

فرمود: می دانم. گفت: پس چرا با من می آیی؟ فرمود: از آن

رو که یکی از جهات خوش رفتاری با رفیق راه، آن است که در

هنگام جدا شدن از او، تا قدری از مسیر، او را همراهی کنند. و

پیامبرمان به ما چنین امر فرموده است.

در نتیجه این برخورد، آن شخص، اسلام آورد و هدایت

یافت. (۱)

۳- حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

شب جمع بود. مادرم فاطمه علیها السلام در محراب عبادت ایستاد و مشغول عبادت خداوند گردید. پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود. تا طلوع صبح برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد، در حالی که از ایشان نام می برد، اما برای خود دعایی نکرد.

گفتم: مادر جان! چرا برای خود، مانند دیگران دعا نفرمودی؟

فرمود: پسر! اول باید به همسایه رسید، و بعد به خود. الجار، ثم الدار. (۲)

۴- امام حسن مجتبی علیه السلام

در باره کرامت و بزرگواری امام مجتبی علیه السلام اخبار زیادی

۱- برگرفته از حدیث امام صادق علیه السلام در: اصول کافی، کتاب العشرة، باب حسن الدعابة و حقّ الصاحب فی السنن، حدیث ۵، نیز: منتهی الآمال، ج ۱، باب ۱، فصل ۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۸۱، منتهی الآمال، ج ۱، باب ۲، فصل ۲.

رسیده است. از جمله:

الف - شخصی به خدمت حضرتش آمد و برای بیان مشکل مالی خود، دو بیت شعر خواند به این مضمون:

«چیزی نزد من باقی نمانده که آن را حتی به یک درهم بفروشم، چهره‌ام، از درونم خبر می‌دهد. تنها آبرویی برایم باقی مانده بود که آن را نگاه داشته بودم تا فروخته نشود. و امروز شما را به عنوان مشتری آن یافته‌ام».

امام مجتبی علیه السلام، خزانه‌دار خود را خواست. پرسید: چه مقدار مال نزد خود داری؟ گفت: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد بده، که من از او خجالت می‌کشم. خزانه‌دار گفت: اگر تمام این مبلغ را بدهم، چیزی برای انفاق باقی نمی‌ماند. فرمود: این مبلغ را به مرد بده و حسن ظنّ به خدا داشته باش، که خداوند، جبران می‌سازد.

خزانه‌دار، پول را به آن مرد داد. امام علیه السلام مرد را طلبید، از او عذر خواست و فرمود: ما حقّ تو را ندادیم، بلکه به مقدار آنچه نزد ما موجود بود، دادیم. سپس دو بیت در پاسخ شعر او خواند، به این مضمون:

«این اندک را بگیر، و چنان باش که گویی آنچه را نگاه داشته‌ای (آبروی خود را) فروخته‌ای، و گویی که ما آن را

نخریده‌ایم»^(۱).

ب - نجیح گفت: امام حسن علیه السلام غذا می‌خورد، در حالی که سگی در مقابل حضرتش بود. با هر لقمه‌ای که برمی‌داشت، یک لقمه نیز برای سگ می‌افکند. گفتم: ای فرزند پیامبر! آیا اجازه می‌دهی که این سگ را از کنار سفره شما دور کنم؟ فرمود: بگذار همین جا بماند، زیرا من از خدای عزوجل حیا می‌کنم که جاننداری صاحب روح به من بنگرد، و من غذا بخورم، اما به او نخورانم.^(۲)

ج - یکی از غلامان آن حضرت، کار زشتی کرد که باید به کیفر آن می‌رسید. او را نزد امام مجتبی علیه السلام آوردند. غلام گفت: «والکاظمین الغیظ»^(۳). امام فرمود: خشم خود را فرو خوردم.

گفت: «والعافین عن الناس». فرمود: تو را بخشیدم و از کار تو درگذشتم.

گفت: «والله یحبّ المحسنین». فرمود: تو را آزاد کردم. و دو برابر مبلغی را که در این زمان به تو می‌دادم، برایت مقرر

۱- بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۳۵۲. منتهی‌الآمال، ج ۱، باب ۴، فصل ۲.

۲- منتهی‌الآمال، ج ۱، باب ۴، فصل ۲.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

داشتم. (۱)

۵ - حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه

مردی بیابانگرد وارد مدینه شد و پرسید: بزرگوارترین مردم کیست؟

گفتند: حسین بن علی.

آن مرد در جستجوی آن حضرت، وارد مسجد شد. دید که آن حضرت به نماز ایستاده است. پس از نماز، چند بیت خطاب به آن حضرت خواند، به این مضمون:

«هر کس با امید به نزد شما آمد و حلقه در خانه شما را کوبید، هرگز نومید نمی شود. تو بخشنده‌ای و مورد اعتماد، که پدرت، کشنده فاسقان بود. اگر نبود نعمت‌هایی که از ناحیه شما به مردم رسیده، آتش دوزخ ما را فرا می گرفت.»

امام حسین علیه السلام به جناب قبر فرمود: آیا چیزی از مال حجاز باقی مانده است؟ گفت: چهار هزار دینار. فرمود: آن مرد را فرا خوان، که سزاوارتر از ما برای تصرف در آن مال است.

امام علیه السلام به خانه رفت. ردای خود را - که از جنس بُرد بود - از تن در آورد. دینارها را در آن پیچید، پشت در ایستاد، از

شرمی که نسبت به آن مرد داشت، دست خود را شکافِ در بیرون آورد، سگه‌ها را به آن مرد داد. و چند بیت در عذرخواهی از او خواند، به این مضمون:

«این‌ها را بگیر، که من از تو عذر می‌خواهم، و بدان که من بر تو مهربانم. اگر زمانه یا ما همراه بود، آسمانِ کرم ما بر تو می‌بارید، ولی رفتارهای زمانه با ما گونه‌گون است. از این رو، دست من نفقه اندکی دارد».

مرد بیابانگرد، زرها را گرفت و سخت گریست. امام علیه السلام پرسید: آیا عطای ما را اندک شمردی که گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: نه، بلکه بر این گریه می‌کنم که چنین دست بخشنده‌ای چگونه زیر خاک می‌رود؟^(۱)

۶- امام سجاد علیه السلام

مدت زمانی از حادثه فجیع کربلا گذشته است. سپاه اموی بدترین ستم‌ها را بر خاندان پیامبر تحمیل کرده و امام سجاد علیه السلام که آن همه صحنه را به چشم خود دیده، خون دل می‌خورد و آن ستمگران را می‌بیند و سخن نمی‌گوید.

اکنون - پس از گذشت مدتی - مردم مدینه بیعت یزید را شکسته‌اند، و مأموران حکومتی بنی‌امیه را از مدینه بیرون

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹، منتهی‌الأمال، ج ۲، باب ۵، فصل ۲.

رانده‌اند. عبدالله بن عمر، یکی از کسانی است که موقعیت سیاسی مناسبی دارد، از آن رو که پدرش سالها خلیفه بوده است.

مروان - حکمران اموی - نزد عبدالله بن عمر می‌آید و به او پناهنده می‌شود تا خانواده‌اش در شورش اهل مدینه در امان بمانند. اما ابن عمر نمی‌پذیرد.

مروان، خدمت امام سجاد علیه السلام می‌شتابد و از حضرتش می‌خواهد که خانواده او را در پناه خود گیرد. امام سجاد علیه السلام، مروان را که در قتل پدر بزرگوارش شریک بود، و همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را - با همه سوابقی که آن خاندان در برخورد با اهل بیت علیهم السلام داشت - در کنف حمایت خود می‌گیرد، و همسرگرامی خود را با آنها به منطقه «ینبع» - خارج شهر مدینه - روانه می‌کند، مبادا در شورش اهل مدینه، آزاری به آنان برسد.

این گزارش تاریخی را ابن اثیر، مورخ مشهور اهل تسنن در کتاب «الکامل» خود آورده است.^(۱)

زمخشری - دیگر دانشمند اهل تسنن - نیز آورده است که پس از این شورش، یزید بن معاویه، یکی از سرداران خونریز و قسی القلب خود به نام «مسلم بن عقبه» را برای سرکوب اهل

۱- الکامل فی التاریخ. ج ۴. ص ۱۱۳. منتهی الآمال، ج ۲. باب ۶، فصل ۲.

مدینه فرستاد. قتل و غارت و تجاوز او به نوامیس، پس از گذشت قرن‌ها، هنوز به عنوان «واقعه حَرّه» در تاریخ مشهور است. در این رویدادها، امام سجاد صلوات الله علیه، چهار صد زن را - که فرزندان زیادی داشتند - همراه با فرزندان و چارپایانی که داشتند، در پناه خود گرفت، به آنها غذا و لباس و نفقه داد تا زمانی که لشکر ابن عقبه از مدینه بیرون رفتند. یکی از آن زنان گفته بود: به خدا سوگند، زمانی که در کنار پدر و مادرم بودم، این چنین زندگانی آرام و خوشی نداشتم که در سایهٔ مهربانی این شریف گذراندم.^(۱)

ژرفای این لطف و عنایت، زمانی آشکار می‌شود که بی‌مهری مردم مدینه را نسبت به امام سجاد علیه السلام بدانیم، که از خود آن حضرت در کلامی نقل شده است: «در تمام مکه و مدینه، بیست نفر پیدا نمی‌شود که ما را دوست بدارد».^(۲)

۷- امام محمد باقر علیه السلام

روزی شخصی مسیحی از روی جسارت، به امام باقر علیه السلام

گفت: «أَنْتَ بَقْر؟»

۱- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۲۷، منتهی الآمال، ج ۲، باب ۶، فصل ۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، بحار الانوار، ج ۴۶، ص

امام علیه السلام در کمال آرامش فرمود: نه، منم «باقر». او بار دیگر گفت: تو پسر آن زن آشپز هستی. فرمود: آن کار، حرفه او بود. گفت: تویی پسر آن کنیز سیاه بد زبان؟! فرمود: اگر راست گفتی، خداوند او را ببخشد و بیامرزد. و اگر دروغ گفتی، خداوند تو را ببخشد و بیامرزد.

مرد مسیحی که این همه حلم و بردباری و بزرگ منشی را در رفتار حضرتش دید، اسلام آورد. (۱)

۸- امام جعفر صادق علیه السلام

ابو جعفر خثعمی گفت: امام صادق علیه السلام کیسه‌ای پر از سکه طلا به من داد و فرمود: این کیسه را به فلان مرد هاشمی بده، بدون اینکه به او بگویی که چه کسی داده است.

وقتی من آن مال را به مرد هاشمی دادم، گفتم: خدا جزای خیر دهد به آن کسی که این همه مال را مرتب برآیم می‌فرستد، که زندگانی من به کمک آن می‌گذرد. ولی جعفر صادق یک درهم به من نمی‌دهد، با آن که این همه مال بسیار دارد! (۲)

سفیان ثوری گفت: روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم

۱- بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۸۹. منتهی الآمال، ج ۲ باب ۷، فصل ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۳، منتهی الآمال، ج ۲، باب ۸، فصل ۲.

و رنگ چهره حضرتش را متغیر یافتم. علت پرسیدم. فرمود: من گفته بودم که کسی در خانه بالای بام نرود. وقتی وارد خانه شدم، دیدم یکی از کنیزان که نگهداری یکی از فرزندان کوچک مرا به عهده دارد، طفل مرا در برگرفته و بالای نردبان است. چون نگاهش به من افتاد، لرزید، دست و پای خود را گم کرد، طفل از دستش به زمین افتاد، و در گذشت.

اکنون تغیر رنگ من، از ناراحتی مُردنِ آن طفل نیست، بلکه به سبب ترسی است که آن کنیزک از من پیدا کرد.

سفیان ثوری افزود: این در حالی بود که حضرتش پس از این رفتار کنیز، به او فرموده بود: هیچ باکی بر تو نیست، من تو را در راه خدا آزاد کردم!^(۱)

۹ - امام موسی کاظم علیه السلام

فردی از نوادگان خلیفه دوم در مدینه بود که امام کاظم علیه السلام را می آزرده، به حضرتش ناسزا می گفت. و هر وقت ایشان را می دید، به ساحت مقدس امیرالمؤمنین جسارت می کرد.

روزی بعضی از یاران حضرتش گفتند: اجازه دهید این مرد بدکار را بکشیم. آن امام همام، آنها را از این کار، به شدت نهی کرد. سپس پرسید: آن مرد کجاست؟

۱- مناقب، ج ۴، ص ۲۷۴، منتهی الآمال، ج ۲، باب ۸، فصل ۲.

پاسخ دادند: در فلان منطقه حومه مدینه مشغول زراعت است. امام کاظم علیه السلام بر مرکب سوار شد و به دیدن او رفت. زمانی رسید که او در مزرعه خود بود.

حضرتش نزد او نشست، باگشاده رویی و خنده با او سخن گفت. از او پرسید:

چه مقدار برای زراعت خود هزینه کرده‌ای؟ گفت: صد اشرفی.

امام علیه السلام پرسید: چه بهره‌ای از آن را امید داری؟ پاسخ داد: غیب نمی‌دانم.

فرمود: من گفتم که چه سودی از آن را امید داری؟ گفت: دو بست اشرفی.

امام علیه السلام کیسه‌ای زر با سیصد اشرفی به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر، زراعتت نیز باقی است. و آنچه را که به آن امید داری، حق تعالی به تو روزی می‌فرماید.

مرد عمری برخاست، سر آن حضرت را بوسید و از حضرتش درخواست عفو کرد.

امام علیه السلام تبسم فرمود و برگشت. پس از مدتی آن شخص را دیدند که در مسجد نشسته بود. به محض آنکه نظرش بر امام علیه السلام افتاد، این آیه را خواند: «اللهم اعلم حیث يجعل

رسالته»^(۱) یارانش پرسیدند: قصه تو چیست، در حالی که قبلاً غیر این می‌گفتی؟ او قصه خود را باز گفت و برای حضرتش دعا کرد.

این رویداد را، جمعی از محدثان شیعه و سنی نقل کرده‌اند. از جمله دانشمندان شیعه: شیخ مفید در کتاب ارشاد، و طبرسی در اعلام‌الوری، و از جمله دانشمندان تسنن، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ذهبی در سیر اعلام النبلاء را می‌توان نام برد.^(۲)

۱۰- امام رضا علیه السلام

الیسع بن حمزه قمی گفت:

من در محضر امام رضا علیه السلام بودم و با حضرتش سخن می‌گفتم. جمعی نزد حضرتش بودند و در مسائل دین سخن می‌گفتند. مردی خراسانی بلند قامت گندم‌گون وارد شد، به خدمت حضرتش سلام کرد و گفت: من از دوستان شما و اجداد شما هستم. از حج بازگشته‌ام، هزینه سفر را گم کرده‌ام، پولی ندارم که خود را به شهرم برسانم. خداوند به من نعمت داده و من در شهرم غنی و مالدارم. اگر کمک کنید و مرا به

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- ارشاد، ج ۲، ص ۲۳۳، اعلام‌الوری، ص ۲۹۶، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸.

سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱، منتهی‌الأمال، ج ۳، باب ۹، فصل ۲.

سوی شهرم برسانید، در آنجا از سوی شما صدقه می‌دهم.
 حضرتش فرمود: بنشین، خداوند بر تو رحمت آورد.
 سپس به پرسش‌های مردم پاسخ گفت تا وقتی که پراکنده
 شدند. تنها من ماندم و سلیمان جعفری و خثیمه و همان مرد
 خراسانی. امام رضا علیه السلام از ما اجازه خواست که به اندرونی
 (نزد خانواده) برود. قدری آنجا ماند، سپس بازگشت و پشت
 دری که به بیرونی باز می‌شد، ماند. دست مبارک خود را از
 بالای در بیرون آورد و فرمود: کجاست خراسانی؟ مرد
 خراسانی گفت: من در اینجا هستم.

امام رضا علیه السلام فرمود: این دو بست اشرفی را بگیر،
 کارهایت را با آن انجام بده، به آن تبرک جوی، و آن را از جانب
 من صدقه مده، و بیرون رو که نه من تو را بینم و نه تو، مرا
 ببینی.

سلیمان پرسید: عطای فراوان دادی و بر مرد خراسانی مهر
 آوردی، پس چرا روی مبارک را از او پوشانیدی؟
 فرمود: چنان کردم تا ذلت درخواست را در روی او به
 جهت نیازش بینم. آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 کسی که کار نیک را پنهان کند، عملی معادل با هفتاد حجّ به
 جای آورده است و خداوند، افشاء کننده بدی را یاری

نمی‌کند، و پوشانندهٔ بدی را می‌آمرزد؟^(۱)

۱۱- امام محمد جواد علیه السلام

بزنطی گوید: نامهٔ امام رضا به امام جواد علیهما السلام را خواندم.

در آن نامه نوشته بود: ای ابا جعفر! به من خبر رسیده که وقتی سوار بر مرکب می‌شوی، خدمتکاران تو را از درِ کوچک (درِ اندرونی) بیرون می‌برند. آنان این کار را از روی بُخل خود می‌کنند، تا خیری از تو، به کسی نرسد. اکنون از تو می‌خواهم به حقی که بر عهده‌ات دارم، که ورود و خروج تو، فقط از درِ بزرگ (درِ بیرونی) باشد (تا مردم، تو را ببینند و نیازهای خود را به تو بگویند). وقتی سوار بر مرکب شدی، هیچ کس را ردّ نکنی و به همهٔ آنان ببخشی ... من می‌خواهم که خداوند تو را رفعت دهد. و با بودن خدای ذوالعرش، هرگز از تنگدستی مترس و نگران مشو.^(۲)

۱۲- امام علی النقی علیه السلام

روزی حضرت امام هادی علیه السلام از سامرا به روستایی رفت.

۱- کافی (فروع)، ج ۴، ص ۲۳، منتهی الآمال، ج ۳، باب ۱۰، فصل ۲.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۲.

مردی بادیه‌نشین برای دیدار حضرتش به سامرا شتافت. گفتند که امام هادی علیه السلام به فلان روستا رفته است. مرد بادیه‌نشین به همان روستا رفت. وقتی خدمت آن جناب رسید، امام علیه السلام کار او را پرسید.

گفت: مردی از روستانشینان کوفه‌ام، از متمسکین به ولایت جدت علی بن ابی طالب علیه السلام. قرضی سنگینی به من رسیده که نمی‌توانم بپردازم، و کسی ندیدم که به من کمک کند، بجز شما.

فرمود: آسوده باش. سپس او را در همان محل جای داد و شب او را نگاه داشت. بامداد روز بعد، آن حضرت به او فرمود: من کاری با تو دارم، تو را به خدا سوگند می‌دهم که در این کار با من مخالفت نکنی.

مرد روستایی گفت: مخالفت نمی‌کنم.

امام هادی علیه السلام کاغذی به خط خود نوشت و در آن اعتراف کرد که فلان مبلغ را به آن مرد بدهکار است. و مبلغ را بیش از بدهی آن مرد نوشت. آنگاه فرمود: این کاغذ را بگیر. وقتی به سامرا رسیدیم، در حضور جماعت مردم نزد من بیا، این وجه را از من مطالبه کن، و در مطالبه خود با من به درشتی سخن بگو. به خدا سوگندت می‌دهم که با این امر، مخالفت نکنی.

مرد اعرابی قول داد و کاغذ را گرفت. وقتی که حضرتش به

سامرا رسید، جماعت بسیاری از یاران خلیفه و دیگران به حضور ایشان رسیدند. آن مرد نیز آمد و کاغذ را بیرون آورد و - بنابر سفارش امام علیه السلام - با حضرتش درشتی و تندخویی کرد. امام علیه السلام با نرمی و ملایمت با او سخن گفت و از او عذرخواست و قول داد که پول را به او بپردازد.

وقتی گزارش این مجلس به متوکل رسید، امر کرد که سی هزار درهم به حضرتش بپردازند. امام علیه السلام پول‌ها را نگاه داشت تا اینکه آن مرد به خدمتش رسید.

فرمود: این مال را بگیر، قرض خود را بپرداز، باقیمانده آن را برای خانواده‌ات مصرف کن، و عذر ما را بپذیر. مرد روستایی گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند که امید و آرزوی من به کمتر از ثلث این مال بود. امّا: «اللّه اعلم حیث يجعل رسالته». و آن مال را گرفت و رفت. (۱)

۱۳ - امام حسن عسکری علیه السلام

حسین بن حسن، یکی از نوادگان امام صادق علیه السلام بود که در قم می‌زیست و علناً شراب می‌نوشید. روزی برای رفع نیازی به خانه احمد بن اسحاق اشعری (وکیل امام حسن عسکری علیه السلام) در قم) رفت و اذن ورود خواست. احمد به او اجازه نداد و

سید، اندوهگین به خانه خود بازگشت.

مدتی بعد، احمد بن اسحاق به سفر حج رفت، پس از آن در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السلام شتافت و اجازه خواست. آن جناب به او اجازه ورود نداد. احمد گریست و تضرع کرد، تا آنجا که حضرتش اجازه داد.

وقتی احمد بن اسحاق خدمت آن حضرت رسید، عرض کرد: ای پسر پیامبر! چرا به من اذن ورود ندادی، با آنکه از شیعیان و دوستانان شمایم؟

فرمود: از آن رو که پسر عموی ما را از در منزل خود برگرداندی. احمد بسیار گریست و سوگند به خداوند یاد کرد که کار او هیچ علتی نداشته، مگر آنکه حسین بن حسن را از شرب خمر باز دارد.

امام علیه السلام فرمود: راست گفתי، اما به هر حال باید ایشان را در هر حال گرامی بداری و حقیر نشماری و به آنها اهانت نکنی، از آن رو که با ما نسبت دارند، وگرنه زیانکار خواهی بود.

احمد به قم بازگشت. بزرگان به دیدنش آمدند. حسین بن حسن نیز در میان ایشان بود. احمد، حسین را در میان جمعیت دید. از جای خود برخاست، از او استقبال کرد، او را بزرگ داشت و در صدر مجلس نشانید. حسین، از این کار احمد شگفت زده شد و علت را پرسید. احمد، قضایایی را که بین او

و امام عسکری علیه السلام پیش آمده بود، برای حسین باز گفت. حسین، در اندیشه فرو رفت، از کارهای زشت خود پشیمان شد، از شرب خمر توبه کرد و ابزارهای آن را شکست. سپس، از نیکان و اهل ورع و عبادت شد. همواره در مساجد بود، تا وقتی که در گذشت و در نزدیکی مزار حضرت فاطمه معصومه دخت گرامی امام کاظم علیه السلام دفن شد. (۱)

۱۴ - امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

شیخ باقر کاظمی - از علمای بزرگ نجف اشرف در قرن چهاردهم - گفت:

یکی از اهالی نجف، دلاک بود و بسیار راستگو، او پدری پیر داشت که هرگز در خدمت گزاری به او کوتاهی نمی کرد و همیشه تمام نیازهای او را بر می آورد، مگر در شب های چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت.

یک بار، رفتن به مسجد را ترک کرد. علت این کار را از او پرسیدم.

گفت: چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتم. آخرین شب چهارشنبه، برای من رفتن میسر نشد، مگر نزدیک

مغرب. تنها رفتم. شب شد.

راه را ادامه دادم، تا آنکه ثلث راه باقی ماند. شبی ماهتاب بود. شخصی اعرابی دیدم که بر اسبی سوار است. به سوی من آمد. با خود گفتم: الآن مرا غارت می‌کند! اما وقتی به من رسید، به زبان عربی بدوی با من سخن گفت و مقصد مرا پرسید. گفتم: مسجد سهله.

فرمود: خوردنی همراه داری؟ گفتم: نه.

فرمود: دستت را در جیبت ببر. گفتم: در آن چیزی نیست. چند بار تکرار کرد و به درشتی فرمود. از این رو، دست در جیب خود کردم. در آن مقداری کشمش یافتم که برای فرزند کوچکم خریده بودم و فراموش کرده بودم که به او بدهم. از این رو، در جیبم مانده بود.

آنگاه به من کلامی فرمود، به این مضمون که: «تو را سفارش می‌کنم به پدر پیرت». این جمله را سه بار فرمود و از نظرم غایب شد.

دانستم که او حضرت مهدی علیه السلام است. از آنجا فهمیدم که حضرتش، به جدایی من از پدرم راضی نیست، حتی در شب چهارشنبه. لذا دیگر به مسجد سهله نرفتم.^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۴۵. منتهی‌الأمال، ج ۳، باب ۱۴، فصل ۵،

ای جلوه رحمت الهی!

رسول خدا ﷺ در زمانی به نبوت برانگیخته شد که مردم حجاز در «گمراهی آشکار» بودند،^(۱) گندابی تیره می نوشیدند، غذایی ناگوار می خوردند، خون یکدیگر را می ریختند، پیوند خویشاوندی را می بُریدند، و بت می پرستیدند.^(۲)

«آتش جنگ در میان آنها شعله می کشید، دنیا در کام ظلمت فرو رفته بود، برگ و بار زندگی پژمرده بود و به ثمر آن امیدی نمی رفت، چشمه هایش به خشکی افتاده بود، بیرق های هلاکت پدیدار بود.^(۳) خواهش های گناه آلود آنها را از راه به در برده و غرور و نخوت آنها را به لغزش انداخته و جهل و بی خردی آنها را پست و خوار کرده بود، پریشان حال و

۱- سوره جمعه، آیه ۲. ۲- برگرفته از: نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۳- برگرفته از: نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

آشفته بودند و در نادانی خود درمانده بودند.^(۱)
 دنیایی شگفت بود، که تیرگی آن به وصف در نیاید.^(۲) در
 چنان موقعیتی، آخرین رسول خدا ﷺ با پیام ایمان آمد، تا
 بشر را از ظلمت جاهلیت به نور ایمان رهنمون شود.^(۳)
 آن پیام آور بزرگ، راه برگم شدگان روشن ساخت، دل‌های
 در گناه و فتنه فرو رفته به وجودش هدایت یافت، رایت
 هدایت برافراشت، و احکامی روشن و تابناک برپاداشت.^(۴)
 آن رسول، پیشواز پرهیزکاران، روشنی دیده بینایان، چراغ
 پرفروغ، شهاب درخشان و سرچشمه نور تابناک بود که روش
 او میانه روی و ستش هدایت در راه نجات بود، سخنش
 جداکننده حق و باطل و داوری او عین عدالت بود.^(۵) راه
 عزت و افتخار پوید، و به حکمت و اندرز نیکو فرا خواند.^(۶)
 پیام هدایت او، نه تنها برای اقوام عرب حجاز، بلکه برای
 تمام انسانها در همه زمانها و همه مکانها است، تمام مرزهای

۱- برگرفته از: نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۲- بنگرید به کتاب: محمد صلی الله علیه و آله در نگاه علی علیه السلام.

سید محمد رضا دین پرور، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.

۳- سوره ابراهیم، آیه ۱. ۴- برگرفته از: نهج البلاغه خطبه ۷۱.

۵- برگرفته از: نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۶- برگرفته از: نهج البلاغه خطبه ۹۴.

مکان و زمان را درهم می‌نوردد، در بُعد مکان، جهانی و در بُعد زمان جاودانی است.

این پیام، طبعاً مخالفانی دارد و در نخستین برخورد، مخالفتی می‌انگیزد. بر شمردن آن مخالفان و مخالفت‌هایشان، در این مختصر نمی‌گنجد. در این مجال کوتاه، به دو عامل اصلی اشاره می‌شود: جهل و غرض.

جهل انسان نسبت به پیام جدید، سبب دشمنی او نسبت به آن می‌گردد. انسان، عادتاً نسبت به مطالب جدید، جبهه می‌گیرد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام - به عنوان بیان یک قاعده غالب در زندگی انسانی - فرمود:

«الناس اعداء ما جهلوا». (مردم، هر چه را که نمی‌دانند،

دشمن می‌دارند.)^(۱)

اما غرض، زمانی پیش می‌آید که انسان، پیام جدید را به خوبی دریافته، از فایده آن آگاه شده، و تصویر روشنی از آن به دست آورده است. اما به هر دلیل، تن به قبول حق نمی‌دهد، مثلاً به دلیل حب ریاست، تکبر از قبول اشتباه گذشته، تن ندادن به عذرخواهی از خود و دیگران، دلبستگی به عادت‌های غلط، وابستگی به قید و بندهای باطل و ...

مثال ساده این مطلب را در امر «استعمال دخانیات»

می‌توان دید. ممکن است این کار زشت در میان جمعی، به دلیل نسبت به عواقب آن باشد. اما مسلماً در میان گروه بسیاری، با علم قطعی نسبت به زیان‌های آن، انجام می‌گیرد، و صرفاً به دلایلی از گروه دوم.

به هر حال، وقتی رسول خدا ﷺ، با پیام هدایت و نجات انسان آمد، ابتدا با گروه اول سخن گفت، با ابزارهایی همچون: هدایت، تعلیم، احتجاج، تبیین حقایق، ابطال خرافات، گسستن بندهای غلط از اندیشه‌های مردم، و ... رسول خدا ﷺ در این مسیر، ناملايمات زيادي تحمل کرد، بسیاری از مشکلات را نادیده گرفت، چشم بر بسیاری از زشتی‌های مردمان بست، تا راه هدایت را هموار سازد. (۱) گذراندن آن مراحل طولانی و دشوار، تا آنجا رسید که رسول خدا ﷺ در کلامی - از سردرد - فرمود: « ما أُوذِيَ نبيٌّ مثل ما أُوذِيَْتُ » (هیچ پیامبری به سان من آزار ندید). (۲) در این جمله کوتاه، یک اقیانوس معنی نهفته است. در

۱- در کتاب «خورشید اسلام چگونه درخشید» نوشته دانشمند معاصر جناب

آقای محمد باقر علم الهدی - که تاکنون سه جلد آن منتشر شده - به خوبی

روشن شده که مهمترین پیشرفت اسلام، اخلاق بزرگوارانه پیامبر اسلام ﷺ

بوده است. ۲- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۵۵

اینجا باید آزارهای قوم نوح علیهم السلام و صبر حضرتش را در طول ۹۵۰ سال نبوت در نظر گرفت، تا معلوم شود که مردم عرب حجاز تا چه حدی پیامبر خدا را آزرده‌اند، و از سوی دیگر، صبر حضرت خاتم الانبیاء معلوم شود.

در واقع، در اینجا باب مقایسه کیفی گشوده می‌شود. یعنی اینکه رسول خدا در خلال ۲۳ سال، پیش از تمام پیامبران - حتی ۹۵۰ سال نبوت حضرت نوح - آزار دید. چگونه؟ اگر در نظر بگیریم که برتری حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر تمام پیامبران پیشین علیهم السلام چه رتبه‌ای دارد، آنگاه روشن می‌شود که گناه هر لحظه کفران نعمت نسبت به آن بزرگوار، به اندازه سالها قدر ناشناسی از دیگر پیامبران، بلکه سنگین‌تر است.



پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این همه آزار دید و تحمل کرد، به امید آنکه خوان هدایت حضرتش گسترده‌تر شود، و جمعی دیگر از آن بهره‌برند. بالاتر از همه تلاشها، سوختن از درون بود، تا آنجا که خطاب ملاطفت از حضرت حق تعالی به او رسید:

طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. (طه - ای پیامبر! - ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا به رنج افتی.)^(۱)

و به او فرمود: لعلک باخع نفسک ألا یكونوا مؤمنین (گویا خود را هلاکت می افکنی، از - غصّه - اینکه اینان ایمان نمی آورند.)^(۱)

پیامبر خاتم، برای این که خوان هدایت را بیش از پیش بگسترده، پس از مرحله هدایت و احتجاج، برای اتمام حجت، معجزاتی به عنوان آیت قدرت الهی به آنها نشان می داد، به گونه ای که همه می دیدند و نقل مجالس می شد. آیاتی از قبیل ردّ الشمس و شقّ القمر، که هر عالم و عامی می توانست ببیند و الهی بودن مدّعی پیامبر را به سادگی بفهمد.^(۲)

با وجود این همه تلاش و مجاهدت، باز هم جمعی باقی می ماند که از روی غرض ورزی و عناد، در برابر حق سر فرو نمی آوردند و همچنان به استکبار خود ادامه می دادند.

مشرکان معاند مکه، رسول خدا را قبل از اعلام نبوت، « امین قریش » می خواندند، و حتی در شبی که قصد قتل او کرده بودند، امانت های خود را نزد حضرتش سپرده بودند، چرا که کسی را امین تر از او نمی شناختند. در تاریخ های معتبر آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام تا چند روز پس از هجرت

۱- سوره شعراء، آیه ۳.

۲- رجوع شود: بحارالانوار، ج ۱۷ و ۱۸، باب ۲ تا ۱۲، منتهی الآمال، باب ۱.

پیامبر به مدینه، در مکه ماند تا امانت‌هایی را که مشرکان معاند به پیامبر سپرده بودند، به صاحبانشان بازگرداند.^(۱) آنها اطمینان داشتند که «امین قریش» حتی در چنان حالتی، امانت‌ها و اموال قاتلان خود را به خوبی نگاه می‌دارد. اما با این همه به قصد قتل او هم پیمان شدند. به این همه کفران نعمت و نمک ناشناسی چه جوابی می‌توان داد؟

روح بلند و پیامبرانه آن رسول رحمت، در اینجا نمایان شد که در مدینه نیز به کینه جویی و انتقام برنخواست. و فقط در مواردی که مشرکان، برای هجوم به مدینه لشکر می‌آراستند، به دفاع از خود و مسلمانان برخاست. این محور تمام جنگ‌های حضرتش بود. حتی در ماجرای فتح مکه، جمعی از مسلمانان، به شیوه جنگجویان، فریاد انتقام سر دادند و گفتند: «الیوم یوم الملحمة» اما رسول رحمت، شعار آنها را تغییر داد و فرمود تا به جای آن بگویند: «الیوم یوم المرحمة».^(۲) در همان فتح نمایان بود که پیامبر خاتم خطاب به سران شکست خورده مشرکان فرمود: «من همان کلام را به شما می‌گویم که برادرم یوسف به برادران خود فرمود (زمانی که به سلطنت

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۵۷ و ۸۴ و ۸۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

رسید): لا تثریب علیکم الیوم.^(۱) امروز حرجی بر شما نیست ...^(۲) « این است شیوه برخورد پیامبرانه، که خشونت را نسبت به هیچ کس روا نمی‌دارد، حتی به دشمنانی که با او جنگ برخاسته‌اند، و حتی در لحظه‌ای که بر آنان غلبه کرده است.^(۳) و این است جلوه‌ای از کلام الهی خطاب به حضرتش که فرمود: و ما أرسلناک الا رحمة للعالمین.^(۴)

چه زیبا سرود حضرت ابوطالب سلام الله علیه، آنجا که در وصف پیامبر رحمت در قصیده لامیه مشهور خود بیان داشت: «سپید رویی که مردم به برکت روی او طلب باران می‌کنند، یتیمان را فریارس است و بیوه زنان را پناهگاه»^(۵) آری، او، هنوز هم فریادرس یتیمان است، یتیمان ندیدن پیامبرشان و غیبت امام زمانشان.

۱- سوره یوسف، آیه ۹۳. ۲- توتیای دیدگان، ص ۱۸۲.

۳- محدث قمی در کتاب توتیای دیدگان، (ص ۱۸۲-۱۸۵)، هشت تن از بزرگترین دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نام می‌برد، که در برابر حضرتش شمشیر کشیده بودند، اما مورد عفو آن گرامی قرار گرفتند.

۴- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۵- علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر ج ۷ ص ۳۳۸ - ۳۴۱ (ترجمه فارسی، ج ۱۴، ص ۲۶۷ - ۲۷۳) بخش‌هایی از این قصیده را آورده است. بیت یاد شده در متن، همان است که حضرت زهرا سلام الله علیها در بستر احتضار پیامبر می‌خواند (توتیای دیدگان، ص ۳۵۶، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۰).

آئینه تمام نما

در خجسته روزی شور آفرین، به میمنت قدوم مولودی آسمانی که گام بر تارک خاک نهاده بود، خدای ربّ العالمین، لوحی از نور به بانوی بانوان علیهاالسلام عطا فرمود. این تحفه آسمانی، شامل درسهایی ماندگار در راه هدایت انسانها تا قیام قیامت بود، و برای نخستین بار، پرده از اسرار مهمّی برداشت، یعنی: نام‌ها، ویژگی‌ها، برتری‌ها، و سرگذشت هر یک از امامان نور علیهم‌السلام. در همین لوح، خدای حکیم، آخرین حجّت خود، امام موعود عجل الله تعالی فرجه را «رحمة للعالمین» نامید.^(۱)

این راز، همچنان پوشیده بود، تا حدود دو و نیم قرن بعد، که پگاه نیمه شعبان فرا رسید. در آن بامداد نورانی، در خانه کوچک امام عسکری علیه‌السلام - خانه‌ای کوچک که از همه تاریخ

۱- اصول کافی، کتاب الحجّة، باب ماجاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم،

حدیث ۳ و ۹. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۸، بحارلانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۲ - ۲۰۲

بزرگ‌تر بود - مولودی دیده به جهان گشود، که ویژگی بارز «رحمة للعالمین» را از جدّ بزرگوار خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده بود. آن مولود مبارک، آخرین حجّت بزرگ خدا است که احیای دینِ آخرین پیامبر را، خداوند حکیم به سپرده است، در روزی که اذن ظهورش دهد، همان گونه که برای اعلام اسلام - به عنوان دین واپسین برای تمام مردم در هر زمان و هر زمین - به آخرین پیامبر خود مأموریت داده بود.

این دو ویژگی، بخشی از نشانه‌هایی است که امام عصر ارواحنفاذ را در میان تمام ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان «شبه‌ترین مردم به رسول الله» امتیاز بخشیده است. در گفتار پیشین، به اختصار، جلوه‌های رحمت در سیره نبوی مرور شد. دیدیم که صفت «رحمة للعالمین» چگونه برازنده آن پیامبر بزرگوار است، چرا که خدای حکیم حضرتش را بدین صفت ستوده، و اغراق و مبالغه در کلام الهی راه ندارد.

اکنون می‌خواهیم قدری در این مبحث تأمل کنیم که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز «رحمة للعالمین» است، آن هم به توصیفی که خدای حکیم حضرتش را بدان ستوده است.

برای اینکه در پرتو شعاع نور این کلام قرار گیریم، بهتر

است به مباحث زیر توجه کنیم.

اسلام، دین هدایت است. هدایت، زمانی تحقق می یابد که پیام وحی با همان معنای واقعی - بدون هیچ گونه تفسیر و تأویل ناروا - انتقال یابد و عملی شود. باید دقت کرد که ضربه تأویل های غلط و بی پایه بر دین، نه تنها کمتر از انکار دین نیست، بلکه بر آن افزون است. و این است کلام خداوند متعال که فرمود: « ما آمن بی من فسر برأیه کلامی » (هر کس کلام مرا به اندیشه خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است.)^(۱)

ضربه منافقان بر دین بسیار پیشتر از کافران بوده و هست. از این رو، رسول خدا ﷺ آشکارا می فرمود که من بر شما، نه از هجوم کافران، بلکه از ضربه منافقان می ترسم.^(۲)

چرا چنین است؟ از آن رو که کافر، انکار خود را صریحاً بیان می کند، اما منافق، انکار خود را در پوشش تأویل و تفسیر غلط می پوشاند،^(۳) گرگی است که در پوست میش ظاهر

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۷ و ج ۳، ص ۲۹۱.

۲- منیة المرید، ص ۱۳۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰، ج ۳۳، ص ۵۴۹ و ۵۸۲ و

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۹، ج ۷۳، ص ۹۲.

می شود، و معتقدان به آموزه‌های وحیانی را می فریبد.
 اکنون، به تاریخ اسلام از این دیدگاه بنگریم. چه می بینیم؟
 انبوهی از تفسیر و تأویل‌ها که گروه‌ها و فرقه‌های مختلف بیان
 کرده‌اند، و بر نورانیت کلام وحی، پرده‌ای از ظلمت بشری
 نهاده‌اند. سخن حق در این میان بسیار اندک است و پیروان آن
 معدودترند.

ظهور امام عصر ارواحنفا در موقعیتی روی می دهد که
 نورانیت قرآن و دیگر کلمات وحیانی زیر خروار این تأویل‌ها
 دفن شده است.

از این رو، ظهور حضرتش همانند بعثتی دیگر است. همان
 گونه که حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، در فضای جاهلیت کفر
 و الحاد، دینی جدید برای بشر آورد، حضرت خاتم الاوصیاء
 عجل الله تعالی فرجه نیز در فضای جاهلیت نفاق و تأویل،
 دین حق را به مدعیان اسلام عرضه می کند.

این است که به تعبیر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، امام قائم همانند
 پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بنیادهای پیشین را ویران می سازد، چنانکه
 رسول گرامی نظام جاهلیت را از بنیاد برکنند، و آن امام همام،
 اسلام را از نو آغاز می کند.^(۱)

این گونه اقدامات در راه تجدید و احیای دین، همان

صبری را می‌طلبد که عرضهٔ دین در صدر اسلام می‌طلبید. و این امام با چنین برنامه‌ای، «رحمة للعالمین» است، چنانکه آن رسول با برنامه‌اش، «رحمة للعالمین» بود.



برنامه‌های حضرت بقیةالله صلوات الله علیه بعد از ظهور، در جهت هدایت انسان‌ها به دین حق، قابل ملاحظه و بررسی است. روایت معتبر، از اقدامات فراوانی نام می‌برند که حضرتش پس از ظهور، اجرا می‌کنند. از جمله:

۱- تعلیم قرآن و آموختن حقایق آن، که دشمنان دانا قرن‌ها در راه پوشاندن یا تغییر و تبدیل آن کوشیدند، و در نتیجه دوستان نادان، از آن حقایق آگاه نشدند.^(۱)

۲- تکامل دادن به عقول مردم،^(۲) تا عقل‌ها را از زیر یوغ هوی و هوس، دنیا دوستی، مقام پرستی، تعصب‌های غلط، خشم و شهوت و... آزاد سازند، و در پرتو نور آن راه عبودیت پیمایند. با توجه و عنایت حضرتش، این مشعل فروزان الهی که در حجاب عصیان خداوند قرار گرفته و از نور افشانی بازمانده، بار دیگر تابش خود را از سر می‌گیرد. همین نورافشانی عقل، انسان را از معصیت باز می‌دارد و به عبودیت

۱- مکیال المکارم (ترجمه فارسی). ج ۱، ص ۸۶ - ۹۰، روزگار رهایی، ج ۲،

ص ۶۱۲ - ۶۱۹ و ۷۷۵ - ۸۰۰. ۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

می‌کشاند. (۱)

۳- احتجاج با پیروان پیامبران پیشین علیهم السلام، که دین آنها با ظهور اسلام نسخ شده و کتابهای آسمانی آنها دستخوش تحریف قرار گرفته است. وقتی حضرتش کتابهای آسمانی پیشین را - بدون تحریف و تبدیل - عرضه کند، و حقایق باطنی آنها را با برهان روشن خدایی تبیین فرماید، افراد منصف از پیروان آن ادیان، به حضرتش ایمان می‌آورند. (۲)

۴- آشکار ساختن موارد پیامبران که در اختیار حضرتش بوده است، مانند:

جامه حضرت یوسف علیه السلام (۳)

عصای حضرت موسی علیه السلام (۴)

سنگ بهشتی که حضرت موسی علیه السلام به همراه داشت و از آن دوازده چشمه جوشید (۵)

۱- در باره عقل و بازدارندگی آن از گناه و معصیت، و نیز فرمان دادن آن به عبودیت حق، بنگرید: حکمت و اندیشه دینی، نوشته دکتر رضا برنجکار، مقاله اول و دوم، ص ۲۱ - ۷۸.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳ و ۲۳۸ و ۳۰۵ و ۳۱۵ و ۳۴۱، روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۴.

۳- مکیال المکارم (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۴- همان، ص ۲۳۰. ۵- همان، ۲۳۳.

شیوه قضاوت داوود و سلیمان^(۱)

۵- «عدالت»، سر لوحه برنامه‌های امام عصر علیه السلام بعد از ظهور است. احیای عدالتِ مرده و تحقق آن در تمام شئون زندگی انسان، سبب می‌شود تا گروه زیادی از عدالت‌طلبان، گمشده دیرینه خود را باز یابند و به حضرتش دست بیعت دهند.

با وجود تمام این برنامه‌ها، باز هم جمعی از افراد، تن به قبول حق نمی‌دهند و معجزاتی از حضرتش می‌طلبند.

در این حالت است که سیره نورانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر احیا می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابتدا از در هدایت و تبیین و احتجاج وارد می‌شد. در غالب اوقات، معجزه، زمانی از حضرتش صادر می‌شد که فرد مخاطب، از گردن نهادن به حقیقت، خودداری می‌کرد.

امام عصر علیه السلام نیز، در برابر درخواستِ افرادی که آن همه حقایق را نادیده گرفته و معجزاتی می‌طلبند، برخی از آیات الهی را که قبلاً به دست پیامبران پیشین علیهم السلام ظاهر شده، یک بار دیگر نشان می‌دهند، از جمله:

۱- همان، ص ۲۴۲. همچنین بنگرید: روزگار رهایی، صفحات ۱۳۲، ۴۵۸.

- ورود در آتش، و سالم بیرون آمدن از آن^(۱)
 - انداختن عصا و تبدیل آن به اژدها^(۲)
 - سخن گفتن با خورشید و ماه همانند حضرت یوشع علیه السلام^(۳)
 - نرم شدن آهن به دست حضرتش، همانند حضرت داوود علیه السلام^(۴)
 - طول عمر حضرت نوح علیه السلام^(۵)
 - بازگشت به میان قوم پس از غیبت، در قیافه جوان، مانند حضرت یونس علیه السلام^(۶)
 - احیاء مردگان به امر الهی، مانند حضرت عیسی علیه السلام^(۷)
- حضرت بقیة الله ارواحنا فداه با اظهار این گونه معجزات، تمام حق طلبان و هدایت جویان منصفی را که تا آن روز، از وصی و وارث پیامبران بی خبر بوده‌اند، به هدایت می خواند و حجت را بر آنان تمام می کند. بدین سان، حضرتش به عنوان وارث تمام پیامبران الهی و امامان بر حق، درهایی از علوم موهبتی خدایی بر روی مردم می گشاید که تا قبل از ظهور، به دلائل چندی از جمله سلطه ستمگران و ضرورت تقیه، مجال

۱- مکیال المکارم (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- همان، ص ۲۳۰

۳- همان، ص ۲۳۹.

۴- همان، ص ۲۴۴.

۵- همان، ص ۱۹۹

۶- همان، ص ۲۴۸

۷- همان، ص ۲۳۵

بروز نیافته بود. از این حقایق پنهان مانده، با تعبیر « بیست و پنج حرف » یاد شده است، در آنجا که امام صادق علیه السلام فرمود: « علم، بیست و هفت حرف است. تمام آنچه پیغمبران آورده‌اند (ظاهر کرده‌اند)، دو حرف است که مردم تا امروز جز دو حرف ندانسته‌اند. چون قائم ما به پا خیزد، بیست و پنج حرف دیگر را بر آورد و در میان مردم منتشر سازد، و به ضمیمه آن دو حرف دیگر در میان افراد بشر بگستراند. ^(۱) در دعای افتتاح، بر طرف شدن تمام این موانع را - که در راه نشر حقایق الهی وجود داشته - از خدای سبحان می‌خواهیم، تا تمام حقایق دین سنت نبوی به طور کامل ظاهر گردد:

« اللهم أظهر به دینک و سنّة نبیک حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة أحد من المخلوق. » (خدایا! به دست حضرتش، دین خود و سنت پیامبرت را ظاهر ساز، تا آنجا که هیچ چیزی از حق، به دلیل ناامنی (عدم امنیت اهل حق) از هریک از آفریدگان، درخفا و پنهانی نماند). این گونه ظهور و بروز حق - که در طول تاریخ بشر، بی مانند و بی سابقه است - بسیاری از پیروان باطل را که ناآگاهانه پیروی باطل را پذیرفته‌اند، به راه ایمان می‌کشاند، تا آنجا که آنان، سلاح درگیری با حق را - به حکم عقل و برهان - به زمین می‌نهند.

عدالت موعود و دشمنان آن

گفتیم که عدالت گسترده، ارمغان بی مانند امام عصر ارواحنافداه به انسان و جهان است. این عدالت، آفاق و انفس را در بر می گیرد، درون جان و برون جهان را می پوشاند، در گوشه گوشه عالم، جای ظلم را می گیرد، و دنیایی دیگر پدید می آورد.^(۱)

این عدالت، منحصر به عدالت اجتماعی نیست، بلکه جنبه های ناشناخته دادگری را نیز شامل می شود^(۲) و چشم اندازی جدید پیش دیدگان بشر می گشاید.

۱- در این مورد بنگرید: روزگار رهایی، صفحات ۸۱، ۱۲۳، ۲۱۲، ۳۸۱.

۵۱۵، ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۳۸، ۶۶۵، ۷۵۹، ۸۵۰، ۱۰۵۸، ۱۰۸۹، نیز: خورشید مغرب.

ص ۲۹-۳۸، مکیال المکارم (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- امام رضا علیه السلام در دعای خود برای حضرت مهدی عجل الله تعالی

فرجه، از «مجهول العدل» (عدالت ناشناخته) سخن می گوید که به دست

حضرتش اجرا خواهد شد. (بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۳۰)

عدالتی این سان، البته دشمنانی هم دارد. جمعی از ظالمان، تلخی ظلم را بر شیرینی عدل ترجیح می دهند، و با چشم باز، ظلمت را به جای نور بر می گزینند.

این، از آثار اختیار بشر است، که گاه گاهی - حتی پس از هدایت الهی که به خوبی راه به بشر نشان می دهد - گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهد، چنانکه خدای حکیم در مورد قوم ثمود می فرماید:

و أمّا ثمود فهديناهم، فاستحبوا العمى على الهدى. (ما قوم ثمود را هدایت کردیم، امّا آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند)^(۱)
اختیار بشر، تا آنجاست که توفیق الهی نیز دست و پای او را نمی بندد: قرآن در باره عده‌ای می فرماید: «حتی اگر خداوند، گوش‌های آنها را (برای شنیدن حق) شنوا کند، باز هم آنها در حال اعراض، پشت (به حق) می کنند.»^(۲)

اختیار شکر نعمت یا کفران نعمت در دست انسان است، حتی پس از هدایت خداوند سبحان:
انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً.

(ما راه را به او نشان دادیم، خواه او شکرگزار باشد یا کفران نعمت کند)^(۳)

۲- سوره انفال، آیه ۲۳.

۱- سوره فصلت، آیه ۱۷.

۳- سوره انسان، آیه ۳.

این انسان است با اختیار خود، که حتی پس از دیدن حقایق روشن و معجزات آشکار در زمان ظهور و حضور امام عصر ارواحنافداه، نسبت به آن همه نعمت، کفران ورزد، و به فسق برسد. خدای عزوجل پس از بیان ظهور امام عصر و ویژگی های دولت حقّه حضرتش، می فرماید:

و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون.

(هر کس پس از آن - یعنی پس از ظهور حضرت صاحب الامر و دیدن تمام خوبی های آن - کفران نعمت کند، فاسق است) (۱)

بشر، پس از بعثت و ظهور حضرت خاتم الانبیاء ﷺ نیز به کفران نعمت گرفتار شد، چنانکه خداوند، در زمان حیات پیامبر، همین رفتار مسلمانان را خبر داده بود. (۲)

پیامبر رحمت، خود، در آخرین روزهای عمر - هفتاد روز پیش از رحلت - در خطبه غدیر، از کمبود مؤمنان و فراوانی منافقان خبر داد. (۳) بانوی بانوان بهشتی، حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نیز، در خطبه فدکیه خود، از بازگشت اکثریت مردم به جاهلیت - به فاصله کوتاهی پس از رحلت

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۱- سوره نور، آیه ۵۴.

۳- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۳ و ۲۰۶.

پیامبرشان - خبر داد. (۱)

آنان ظلمت جاهلیت را بر نور هدایت برگزیدند، به دلیل اختیار خود، همان نعمت خداداد که آن را کفران کردند. رسول خدا ﷺ با آن کافران و منافقان به مدارا رفتار کرد، چرا که از طرف خداوند حکیم، برای برپایی اسلام - با تمام جزئیات احکام آن - در تمام جهان مأموریت نداشت.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز با ظلم طلبان و ظلمت پرستان روبرو می شود، کسانی که به سوء اختیار خود، ظلم و ظلمت را بر نور و عدالت ترجیح داده اند. اما برخورد حضرتش، با شیوه رفتار پیامبر، اندکی تفاوت دارد، چرا که دولت حضرت مهدی ارواحنافداه، آخرین دولت (۲) و نقطه امید و گشایش و رهایی برای تمام اولیای خدا از نخستین روز خلقت تا روز ظهور است. (۳)

این ظهور، شباهت هایی به قیامت دارد. از جمله آنکه به

۱- فاطمة الزهراء علیها السلام از ولادت تا شهادت، سید محمد کاظم قزوینی ترجمه حسین فریدونی، ص ۴۰۸ - ۴۲۲.

۲- روزگار رهایی، صفحات ۳۸۵، ۴۲۸، ۴۵۲، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۶۰، ۶۶۱.

۳- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۷ (ضمن دعای امام صادق علیه السلام در روز ۲۱ ماه رمضان).

دلیل روشنی بیّنات و آیات الهی، پس از اتمام حجّت‌ها، ایمان کافران سودی به حال آنان نمی‌رساند. در قرآن بزرگ می‌خوانیم که فرعون، پس از دیدن تمام آیات و معجزات، در آخرین لحظاتی که مرگ و عذاب الهی را به چشم خود می‌دید، اظهار ایمان کرد. ولی خداوند متعال در پاسخ فرمود:

« آَلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ».

(اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که قبل از این عصیان می‌ورزیدی و از مفسدان بودی؟)^(۱)

در یکی از مراحل زمان ظهور (پس از هدایت و اتمام حجّت و ارائه معجزات)، وقتی که زمان قدرت‌نمایی یاران امام عصر ارواح‌نافداه فرا می‌رسد، جمعی از ستم‌پیشگان و کفرورزان، سخن ایمان بر زبان می‌رانند، اما سودی به حال آنها ندارد. قرآن، از این روز بزرگ بدین عنوان سخن می‌گوید:

« يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلِ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا ».

(روزی که ایمان فردی که پیش از آن ایمان نیاورده یا سودی از ایمان خود نگرفته، نفعی به او نمی‌رساند)^(۲)

۱- سوره یونس، آیه ۹۱.

۲- سوره انعام، آیه ۱۵۸. در زیارت آل یاسین نیز به این آیه اشاره شده است.

و سرانجام، زمان ظهور آخرین دولت فرا می‌رسد، دولت عدل الهی که خداوند سبحان، به عنوان پاداش دنیایی برای مؤمنان و نیکان و پارسایان در نظر گرفته است، در برابر آن همه آزار و اذیت و رنج و شکنج که در طول صدها و هزاران سال دیدند و صبر پیشه کردند.

در آن روز، دیگر زمانی برای مهلت دادن به کافران و ظالمان باقی نمی‌ماند.^(۱) باید علف هرزها درو شوند تا گل‌های سبز ایمان بروید. باید زمامداران خود سر را از میان برداشت تا عطر عدالت الهی در جهان به مشام برسد. لازمه جهان بدون ظلم، جهان بدون ظالم است. و در دوره حاکمیت ایمان، سلطه کافران، پذیرفتنی نیست.

در آن زمان، رحمت واسطه الهی در دست قدرت حضرت مهدی «رحمة للعالمین» بارز می‌شود، که با سلاح انتقام الهی، دشمنان انسانیت را از سر راه بر می‌دارد، تا انسان نفسی به راحتی بکشد و انسانیت، مجال بروز و ظهور یابد.

پس همان شمشیر، جلوه بارز رحمت الهی است، چرا که فقط بر روی دشمنان نور کشیده شده است، آن هم پس از دوره‌ای هدایت، تبیین، احتجاج، و پس از مدت زمانی ارائه معجزات و آثار پیامبران پیشین علیهم السلام، به گونه‌ای که

حجّت بر همگان تمام شود.

حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، مظهر کامل و خلیفه بر حقّ
خدایی است که او را در دعای افتتاح بدین سان می ستایند:

« یقین دارم که تو ارحم الراحمین هستی در موضع عفو و
رحمت، و سخت گیرترین سخت گیران در جایگاه عذاب و
نقمت، و بزرگترین جبار در موضع کبریا و عظمت »

امام عصر علیه السلام در وصف خدای بزرگ می فرماید:

« حمد، خدای را که افراد ناامن را امان می بخشد، نیکان را
می رهااند، مستضعفان را رفعت می دهد، مستکبران را پست
می گرداند، پادشاهان را نابود می سازد، و گروهی دیگر را
جایگزین آنها می گرداند»

و این در روز ظهور عملی می شود.

آن روز، درخشانترین روز بروز انسانیت در تاریخ انسان
است. آن روز، روز آرمانی حیات بشر است. آن روز، روز تجلی
رحمت الهی در شمشیر کشیده انتقام است.

آن روز، روزی است که امام نور، سرکشان، متکبران،
مستکبران، عاصیان در برابر حقّ و دشمنان نور را سر جای
خود می نشاند، و تمام نیکان و پارسایان و عدالت طلبان، از
سویدای وجود، این ندا را سر می دهند که: الحمد لله ربّ
العالمین.

به ما نگفتند (۱)

راستش را به ما نگفتند یا لا اقل همه راست را به ما نگفتند.
گفتند: تو که بیایی خون به پا می‌کنی، جوی خون به راه
می‌اندازی و از کشته پُشته می‌سازی و ما را از ظهور تو
ترساندند.

درست مثل این که حادثه‌ای به شیرینی تولد را، کتمان کنند
و تنها از درد زادن بگویند.

ما از همان کودکی تو را دوست داشتیم، با همه فطرتان به
تو عشق می‌ورزیدیم و با همه وجودمان، بی تاب آمدنت
بودیم.

عشق تو با سرشت ما عجین شده بود و آمدنت،
طبیعی‌ترین و شیرین‌ترین نیازمان بود.

اما... اما کسی به ما نگفت که چه گلستانی می‌شود جهان،

۱- گفتاری از سید مهدی شجاعی. نقل از نشریه موعود، شماره ۵، آذرودی

۱۳۷۶، که به عنوان حسن ختام این دفتر، نقل می‌شود.

وقتی که تو بیایی.

همه، پیش از آن که نگاه مهر گستر و دستهای عاطفه تو را
توصیف کنند، شمشیر تو را نشانمان دادند.

آری، برای این که گلها و نهالها رشد کنند، باید علفهای
هرز را وجین کرد و این جز با داسی برّنده و سهمگین، ممکن
نیست.

آری، برای این که مظلومان تاریخ، نفسی به راحتی
بکشند، باید پشت و پوزه ظالمان و ستمگران را به خاک مالید
و نسلشان را از روی زمین برچید.

آری، برای این که عدالت بر کرسی بنشیند، هر چه سریر
ستم آلوده سلطنت را باید واژگون کرد و به دست نابودی
سپرد.

و اینها همه، همان معجزه‌ای است که تنها از دست تو بر
می آید و تنها با دست تو محقق می شود.

اما مگر نه این که اینها همه مقدمه است برای رسیدن به
بهشتی که تو بانی آنی.

آن بهشت را کسی برای ما ترسیم نکرد.

کسی به ما نگفت که آن ساحل امید که در پس این دریای
خون نشسته است، چگونه ساحلی است؟!

کسی به ما نگفت که وقتی تو بیایی:

پرندگان در آشیانه‌های خود جشن می‌گیرند و

ماهیانِ دریاها شادمان می شوند و چشمه ساران
می جوشند و زمین چندین برابر محصول خویش را
عرضه می کند. (۱)

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی:

دل‌های بندگان را آکنده از عبادت و اطاعت
می کنی و عدالت بر همه جا دامن می گسترد و خدا
به واسطه تو دروغ را ریشه کن می کند و خوی
ستمگری و درندگی را محو می سازد و طوق ذلت
بردگی را از گردن خلائق بر می دارد. (۲)

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی:

ساکنان زمین و آسمان به تو عشق می ورزند.
آسمان، بارانش را فرو می فرستد. زمین، گیاهان خود
را می رویاند ... و زندگان آرزو می کنند که کاش
مردگان‌شان زنده بودند و عدل و آرامش حقیقی را

۱- از پیامبر اکرم ﷺ : فَعِنْدَ ذَلِكَ تَفْرُجُ الطُّيُورُ فِي أَوْكَارِهَا وَالْحَيْثَانُ فِي
بِحَارِهَا وَ تَفِيضُ الْعُيُونُ وَ تُنْبِتُ الْأَرْضُ ضِعْفَ أَكْلِهَا. (ینابیع الموده، جلد ۲،
صفحه ۱۳۶)

۲- از پیامبر اکرم ﷺ :

يُفْرَجُ اللَّهُ بِالْمَهْدِيِّ عَنِ الْأُمَّةِ، يَمَلَأُ قُلُوبَ الْعِبَادِ عِبَادَةً وَ يَسْعُهُمْ عَدْلُهُ، بِهِ
يَمْحَقُ اللَّهُ الْكِبْذَ وَ يُذْهِبُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ وَ يُخْرِجُ ذُلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ.

می دیدند و می دیدند که خداوند چگونه برکاتش را

بر اهل زمین فرو می فرستد. (۱)

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی:

همه امت به آغوش تو پناه می آورند، همانند

زنبوران عسل به ملکه خویش. و تو عدالت را آن

چنان که باید و شاید، در پهنه جهان می گستری و

خفته ای را بیدار نمی کنی و خونی را نمی ریزی. (۲)

به ما گفتند که وقتی تو بیایی:

رفاه و آسایشی می آید که نظیر آن پیش از این،

نیامده است. مال و ثروت آنچنان وفور می یابد که

هر که نزد تو بیاید فوق تصورش، دریافت می کند. (۳)

۱- از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

يُجِبُّهُ سَاكِنُ الْأَرْضِ وَ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ تُرْسِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ

نَبَاتَهَا. لَا تُمَسِّكُ مِنْهُ شَيْئاً ... يَتَمَنَّى الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاطُ لِيَرَوْا الْعَدْلَ وَ الطَّمَانِينَةَ وَ مَا

صَنَعَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ خَيْرِهِ. (بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۰۴)

۲- از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

يَأْوِي إِلَى الْمَهْدِيِّ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النَّحْلُ إِلَى يَعْسُوبِهَا وَ يُسَيِّطِرُ الْعَدْلَ حَتَّى

يَكُونَ النَّاسُ عَلَى مِثْلِ أَمْرِهِمُ الْأَوَّلِ. لَا يُوقِظُ نَائِماً وَ لَا يَهْرِيقُ دَمًا. (منتخب الاثر،

صفحه ۴۷۸)

۳- از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

تَنْعَمُ أُمَّتِي فِي دُنْيَاهُ نَعِيماً لَمْ تَنْعَمْ مِثْلَهُ قَطُّ، الْبِرُّ مِنْهُمْ وَ النَّاجِرُ، وَ الْمَالُ

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی:

اموال را چون سیل، جاری می‌کنی و بخششهای
کلان خویش را هرگز شماره نمی‌کنی. (۱)

به ما نگفتند که وقتی تو بیایی:

هیچکس فقیر نمی‌ماند و مردم برای صدقه دادن
به دنبال نیازمند می‌گردند و پیدا نمی‌کنند. مال را به
هر که عرضه می‌کنند، می‌گویند: بی‌نیازم. (۲)
ظهور تو، بی‌تردید بزرگترین جشن عالم خواهد بود و
عاقبت جهان را ختم به خیر خواهد کرد.

کِلکِ مَشَاطُهُ صُنْعُهُ نَكَشِدْ نَقْشَ مُرَادِ
هر که اقرار بدین حُسن خدا داد نکرد

كَذُوسٍ يَأْتِيهِ الرَّجُلُ فَيَحْتَوِلُهُ. (البیان، صفحه ۱۷۳)

۱- از پیامبر اکرم ﷺ:

يُنْفِضُ الْمَالَ قَيْضًا وَ يَحْتَوِي الْمَالَ حَتْوًا وَ لَا يَعُدُّهُ عَدًّا. (صحیح مسلم، جلد

۸، صفحه ۱۸۵)

۲- از پیامبر اکرم ﷺ:

يُنْفِضُ فِيهِمُ الْمَالَ حَتَّى يَهْمَ الرَّجُلُ بِمَالِهِ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ حَتَّى يَتَّصِدَّقَ،

فَيَقُولُ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَأِإِربَ لِي بِهِ. (مسند احمد، جلد ۲، صفحه ۵۳۰)

فہرست

- چشم انداز..... ۴
- خاندان رحمت..... ۹
- ۱ - رسول خدا ﷺ ۹
- ۲ - امیرالمؤمنین علیہ السلام ۱۲
- ۳ - حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام ۱۳
- ۴ - امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام ۱۳
- ۵ - حضرت سیدالشہدا صلوات اللہ علیہ ۱۶
- ۶ - امام سجاد علیہ السلام ۱۷
- ۷ - امام محمد باقر علیہ السلام ۱۹
- ۸ - امام جعفر صادق علیہ السلام ۲۰
- ۹ - امام موسیٰ کاظم علیہ السلام ۲۱
- ۱۰ - امام رضا علیہ السلام ۲۳
- ۱۱ - امام محمد جواد علیہ السلام ۲۵
- ۱۲ - امام علی النقی علیہ السلام ۲۵
- ۱۳ - امام حسن عسکری علیہ السلام ۲۷
- ۱۴ - امام مہدی عجل اللہ تعالیٰ فرجہ ۲۹
- ای جلوۂ رحمت الہی! ۳۱
- آینۂ تمام نما ۳۹
- عدالت موعود و دشمنان آن ۴۸
- بہ ما نگفتند ۵۵